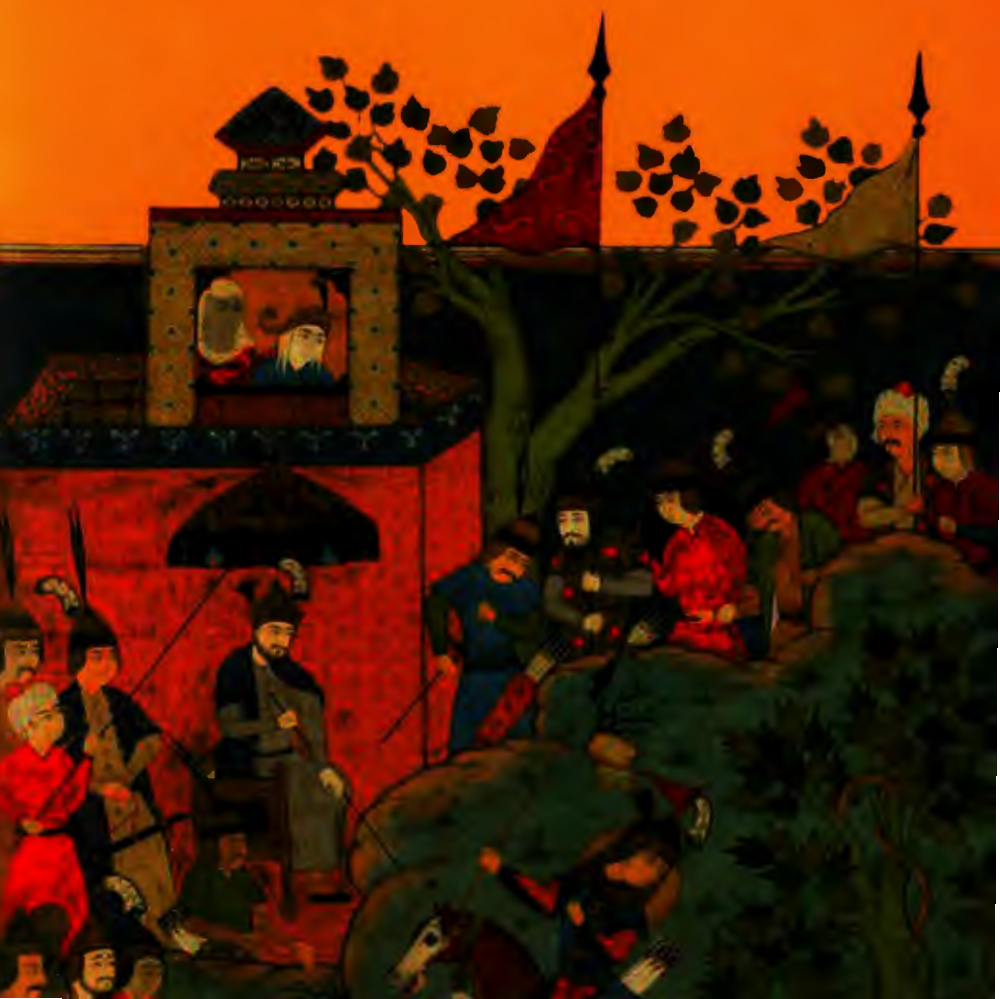




نظامی و ہفت پیکر
دکتر سیروس شمیسا





نشرنا

ادبیات

سرشناسه:	شمیسا، سیروس، ۱۳۲۷
عنوان و نام پدیدآور:	نظامی و هفت پیکر / سیروس شمیسا
مشخصات ناشر:	تهران: لانا، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری:	۱۹۴ ص.
شابک:	۹۷۸ - ۶۲۲ - ۹۳۲۵۷ - ۴ - ۲
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۹۵۳۰-۹۶۱۴ ق. هفت پیکر - نقد و تفسیر
موضوع:	Nezami, Elias-ibn-Yusuf. Haft Peykar-Criticism and interpretation
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۶ ق. - تاریخ و نقد
موضوع:	Persian poetry-12th century-History and criticism
شناسه افزوده	نظامی، الیاس بن یوسف، ۹۵۳۰-۹۶۱۴ ق.
رده‌بندی کنکره:	PIR ۵۱۳۲
رده‌بندی دیویی:	۸ فا ۱/۳۲
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۹۲۸۳۲۳۸

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

تهران، خیابان زرتشت، خیابان ششم، کوچه بنفشه، پلاک ۸

۸۸۹۸۷۱۰۱

lana.publication

نظامی و ہفت پیکر

دکتر سیروس شمیسا

نظامی و ہفت پیکر

دکتر سیروس شمیسا

ویراستار: عرفان پوردایی
صفحہ آرا: ویلا پی سخن
طراح جلد: مہسا ثابت دیلمی
طراح لوگو: مینو مہبودی، عارفہ شتا
چاپ اول: پاییز ۱۴۰۲
چاپ: میامی
شمارگان: ۵۰۰ نسخہ
بہا: ۱۳۵۰۰۰ تومان



نشر لانا



نشر معارف

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار.....
۱۳	تحقیق قبل از تصنیف.....
۱۸	هفت پیکر.....
۲۲	زندگی نظامی.....
۲۸	شکایت از حاسدان.....
۳۰	دبیر شاه.....
۳۴	سحر خیزی.....
۳۶	فقر نظامی.....
۳۹	ممدوحان.....
۴۱	نظامی و موسیقی.....
۴۳	آثار نظامی.....
۴۶	سال های فراغت.....
۴۷	ایران و اسلام.....
۵۰	نظامی و سنایی.....
۵۱	نظامی و فردوسی.....
۶۱	نظامی و خاقانی.....
۶۵	نظامی و تنویری شعر.....

۶۸	دربارۀ سبک نظامی
۷۵	شعر فنی
۷۸	زبان تصویری
۸۲	بیان فعل به وجه ادبی
۸۴	نظامی استعاره‌گرا
۸۶	مُطرز
۸۸	ادای معنای واحد به طرق مختلف
۹۰	ارسال‌المثل
۹۳	زبان نظامی
۹۶	اشکالات زبانی
۱۰۵	اشکال در وجه شبه
۱۰۸	افکار نظامی
۱۱۱	غیرمنتظره‌ها
۱۱۳	داستان‌پردازی نظامی
۱۱۹	داستان‌های هفت‌گنبد
۱۲۰	زندگی رؤیایی در قرون وسطی
۱۲۲	خلاصۀ داستان‌های هفت‌گنبد
۱۲۳	داستان روز شنبه
۱۲۳	داستان روز یکشنبه
۱۲۳	داستان روز دوشنبه
۱۲۴	داستان روز سه‌شنبه
۱۲۴	داستان روز چهارشنبه
۱۲۴	داستان روز پنجشنبه
۱۲۵	داستان روز جمعه
۱۲۶	نتایج داستان‌ها
۱۲۸	دربارۀ تفسیر مایکل بری

۱۳۱	خلاصه تفسیرهای مایکل بری
۱۳۴	روایت داستان گنبد سیاه
۱۳۸	درباره نمادها
۱۳۹	شهوانیت
۱۴۱	تفسیر و تعبیر عرفانی
۱۴۴	تفسیر و تعبیر روانکاوانه
۱۴۷	فضای رؤیایی و وهم گون
۱۴۷	ملودرام
۱۴۹	جنبه نمایشی
۱۵۰	داستان های تخیلی یا عجیب و غریب
۱۵۳	داستان گنبد زرد
۱۵۴	عشق و زن
۱۶۱	داستان گنبد سبز
۱۶۲	توضیحات
۱۶۶	داستان گنبد سرخ
۱۶۸	درباره این داستان
۱۷۲	داستان گنبد پیروزه
۱۷۵	درباره داستان گنبد پیروزه
۱۷۶	داستان گنبد صندلی
۱۷۷	درباره این داستان
۱۷۹	داستان گنبد سپید
۱۸۱	درباره داستان گنبد سپید
۱۸۲	زنان
۱۸۵	نامنامه
۱۸۹	فهرست مأخذ

پیشگفتار

یادداشت‌های این کتاب را حدود پانزده سال پیش نوشته بودم اما به دلایلی که اشاره خواهم کرد از تدوین نهانی آن طفره می‌رفتم، زیرا در آن زمان نظرم این بود که داستان‌های هفت‌گنبد داستان‌های منسجم و استواری نیست و از سوی دیگر نمی‌توانستم بپذیرم که نظامی که جزو چند شاعر بزرگ موردعلاقه من است این داستان‌ها را بی‌هدف و سردستی سروده باشد. از سوی دیگر همه بزرگان از این داستان‌ها و کلاً هفت‌پیکر ستایش کرده بودند هرچند دلیل و توجیهی ارائه نداده بودند. در کلاس درس شادروان استاد محجوب که گنبد سیاه را به ما درس می‌داد، چند دفعه طرح اشکال کردم. اما استاد هم بحث را به زبان هنری نظامی و توجیهات پراکنده عرفانی می‌کشاند. برایم قابل قبول نبود که هفت‌پیکر از سایر منظومه‌های نظامی مثلاً خسرو و شیرین برتر است. ولی همه بدون ارائه دلیل همین حرف‌ها را می‌زدند. از جمله استاد زرین‌کوب که متوجه برخی از اشکالات بوده است باز همین سخنان را می‌گوید: «این منظومه نه فقط درین تمام آثار نظامی بلکه درین تمام آثار مشابه نیز... تقریباً بی‌همتاست.»^۱

آخر چرا؟ به چه دلیلی؟ جالب است که او در عین حال انتقادهای

جسته و گریخته‌یی هم دارد: «هیچ نشانی از آن شور و دردی که در لیلی و معنون و در شیرین و خسرو تمام حوادث داستان را به عشق، عشقی پر شور و غیرتناک، منتهی می‌نماید در این ماجراها نیست.»^۱ یا می‌نویسد: «با آنکه قصه‌ها کوتاه، و هم‌انگیز، احیاناً عامیانه و غالباً به کلی فاقد عنصر حقیقت‌نمایی است در نقل نظامی با لطف بیان بی‌نظیری که در کلام او هست جذاب می‌شود.»^۲

یکی از دلایلی که ادبای ایران متوجه اشکالات این قصه‌ها نمی‌شدند این بود که فقط به اجزاء - در اینجا ابیات - توجه داشتند نه کل حکایت. به‌هر حال سالیانی گذشت تا آنکه تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر منتشر شد، کتابی پر از اطلاعات مختلف و ارزشمند که البته در مواردی ربط چندانی با این داستان‌ها نداشت ولی به‌هر حال در شصت صفحه آخر کتاب خود به تفسیر این داستان‌ها پرداخته است، منتها به‌تکلف خواسته است که این داستان‌ها را تفسیر عرفانی کند. باید توجه داشت که در قدیم معمولاً یک راه بیشتر برای تفسیر نمی‌شناختند و آن هم تفسیر عرفانی (و گاهی مذهبی و فلسفی) بود. در این تفسیرهای مایکل بری گاهی کل داستان (تمثیل) موجه می‌شود اما با اجزاء نمی‌خواند و گاهی اجزاء (سمبل) موجه می‌شود اما با کل حکایت همسویی ندارد و به‌هر حال آن قاعده مهم هرمنوتیکی که ارتباط اجزاء با کل و برعکس باشد غالباً نادیده گرفته شده است.

مایکل بری همسَن و سال من است. در ۱۹۴۸ در نیویورک به دنیا آمده است و مرد فاضلی است. در مورد نظامی گویا تجربه‌های مشترکی داشته‌ایم. می‌گوید بعد از سال‌ها اُنس، نظامی عظمتش را آشکار می‌کند. برای من هم چنین اتفاقی افتاد. «نظامی نیز مانند دانتِه و شکسپیر بدون بررسی‌های طولانی

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۶.

و بردبارانه راز خود را برملا نمی‌کند. شعرش نیز مانند شعر دانته و شکسپیر رازهای فراوان در بر دارد که تنها گام به گام خود را بر ما آشکار می‌سازد. در بازخوانی‌های یک عمر و از روی اتفاق است که گاه جنبه‌هایی از اثر [که] در دهه‌ها بازخوانی پیشین پوشیده مانده است ناگهان هویدا می‌شوند.^۱ برای من هم همین گونه بود. برخی از آراء خود را به تدریج تغییر دادم و مجبور به پاک‌نویس‌های مکرر شدم. البته با برخی از سخنان بری هم مخالفم. او می‌نویسد: «نظامی به تمامی به تمدن رمز تعلق داشت. در این تمدن، هر اثر ادبی مهم ناظر به آموزشی معنوی بود و تعبیری از معنای جهان از رهگذر تصویر، تشبیه و تمثیل، عبارت یا اشارت به دست می‌داد. وقتی این معنا فراموش شود، بدیهی است که چیزی نمی‌ماند جز حکایت عجیب و غریب و بی‌سروته که روان‌شناسی آن از نظر ما دور می‌ماند.»^۲

به نظر من لزوماً نباید همه این حکایات را عرفانی و فلسفی و از این قبیل تعبیر کرد. خود نفس حکایت‌پردازی هنری و ادبی و مخیل‌نویسی هم یکی از اهداف بود و این جنبه که امروزه چندان مهم نیست در قدیم مهم بود.

باید توجه داشت که نظامی شاعر است، آن هم شاعری با علایق سخت ایرانی و دلبستگی تام و تمام به معارف ایران باستان. البته متشّرع هم هست و سخنان شرعی با توجه به اصول اشعری فراوان دارد. قبل از نظامی صوفیان بزرگی چون خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و امثال آن‌ها داشتیم. اما نظامی صوفی نبود و اشتهاری هم به صوفی‌گری نداشت؛ شاعر بود و از دربار تغذیه می‌کرد ولی البته دین‌باور هم (با گرایش اشعری) بود و خود را زاهد می‌دانست. شهر گنجه از شهرهای سرحدی و مرزی بود و مجاهدان برای جنگ‌های صلیبی در آنجا جمع شده بودند و فضای شهر مذهبی بود.

۱. تفسیر مایکل بری، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۶.

اما او از شاه سفارش می‌گرفت و آثاری با موادّ اولیهٔ مربوط به ایران باستان خلق می‌کرد و سخت در کار خود غرقه بود.

باری سرانجام در سال‌های اخیر علّت زیبایی و تأثیر این داستان‌های هفت پیکر را دریافتم که بعداً در نقل کتاب اشاره خواهم کرد.

بنای این کتاب بر ایجاز و اختصار است و فقط به داستان‌های هفت گنبد پرداخته‌ام نه بخش مربوط به زندگی بهرام گور. منتها در یادداشت‌های من مطالبی هم در مورد زندگی نظامی، نظریات او دربارهٔ شعر، سبک، اشکالات زبانی و از این قبیل بود که دریغ آمد حذف کنم و آن‌ها را هم به اختصار در بخش اول کتاب آوردم.

در موارد بسیاری، به جای آنکه نقل به معنی کنم و سپس به ایات نظامی ارجاع دهم، بهتر دیدم که عین اشعار نظامی را نقل کنم زیرا اولاً در دست‌یابی به آن‌ها صرف وقت بسیار شده بود و به عنوان سند برای محققان بعدی هم قابل استفاده است و ثانیاً مسألهٔ حلاوت و بلاغت اشعار نظامی مطرح است که چنان است که بی اختیار در حافظه جا می‌گیرد و دریغ است که خود و خواننده را از آن محروم کنیم. من به عشق خواندن مکرر این ایات بود که هر بار بهانه‌یی برای خود می‌تراشیدم و صفحاتی را دوباره بازنویسی می‌کردم.

سیروس شمیسا

مرداد ۱۴۰۱

تحقیق قبل از تصنیف

نظامی شاعری دانشمند و متتبع بود و قبل از شروع به کار سرودن داستان به منابع موجود رجوع می کرد و پس از تحقیق کافی و جمع آوری گزیده‌یی از اسناد و اطلاعات شروع به کار می کرد (و در ضمن کار مدام ابیات را حک و اصلاح می کرد). مثلاً در *شرفنامه* می گوید که در مورد اسکندر به منابع تازی و رومی و پهلوی رجوع کردم و، از میان آن همه روایات پراکنده و متناقض، مطالبی را که به درد کارم می خورد استخراج کردم:

سخن راست رو بود و ره پیچ پیچ	چو می کردم این داستان را بسیچ
ندیدم نگاریده در یک نور	اثرهای آن شاه آفاق گرد
به هر نسخه‌ی در، پراکنده بود	سخن‌ها که چون گنج آکنده بود
بر او بستم از نظم پیرایه‌ها	ز هر نسخه برداشتم مایه‌ها
یهودی و نصرانی و پهلوی	زیادت ز تاریخ‌های نوی
ز هر پوست پرداختم مغز او ^۱	گزیدم ز هر نامه‌یی نغز او

یعنی وقتی که برای نظم این داستان آماده می‌شدم سخن من سراسر است و مشخص بود اما راهی که می‌باید طی می‌کردم پریپیچ و خم بود زیرا تاریخ اسکندر در یک کتاب مشخص جمع و جور نبود. آن سخن‌های گنج‌وار در نسخه‌های مختلف پراکنده بود و من از هر نسخه مطالبی را اخذ کردم و آن‌ها را منظوم ساختم. علاوه بر تاریخ‌های جدید از تاریخ‌های کهن یهودی و مسیحی و پهلوی هم استفاده کردم. باری از هر کتابی مطالب نگزرا استخراج کردم و مغز و خلاصه سخن و مطلب را به دست آوردم. و البته در غالب موارد که داستان‌ها مربوط به ایران پیش از اسلام هستند شاهنامه مأخذ اصلی اوست، چنان‌که در خسرو و شیرین به شاهنامه اشاره می‌کند و در مورد فردوسی می‌گوید:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است حدیث عشق از ایشان طرح کرده است

خسرو و شیرین، ص ۳۳

یعنی فردوسی داستان عشق فرهاد و شیرین را نیاورده است. در شرفنامه چند جا با روایت فردوسی در باب اسکندر مخالفت می‌کند. فردوسی بر طبق روایات ایرانی اسکندر را برادر دارا می‌دانست. اما نظامی چنین نظری ندارد و در ضمن اسکندر را پیامبر می‌داند و می‌گوید من همه تاریخ‌ها را در باب اسکندر خوانده‌ام و برخی از سخنان فردوسی درست نیست:

وگر بایدت تا به حکم نوی	دگرگونه رمزی ز من بشنوی
برآر آن کهن پنبه‌ها را ز گوش	که دیبای نوراً کند ژنده‌پوش
بر آن گونه کز چند بیدار مغز	شنیدم در این شیوه گفتار نغز
بسی نیز تاریخ‌ها داشتم	یکی حرف ناخوانده نگذاشتم
به هم کردم آن گنج آکنده را	ورق پاره‌های پراکنده را
از آن کیمیا‌های پوشیده حرف	برانگیختم گنجدانی شگرف

در مورد لیلی و مجنون می گوید شاه نسخه آن را برای او فرستاده بود:

فرزند، محمد نظامی آن بر دل من چو جان گرامی
این نسخه چو دل نهاد بر دست در پهلوی من چو سایه بنشست

لیلی و مجنون، ص ۲۶

در مورد هفت پیکر می گوید که به سواد بخاری و طبری (البته در مورد بهرام گور) رجوع کردم. برخی ممکن است بپندارند که مراد از بخاری، بخارا است. هر چند بخارا در متون کهن (مثلاً معجم البلدان، جلد ۱، صفحه ۴۱۹) به صورت بخاری هم آمده است، در اینجا مسلماً مراد تاریخ بخارا نیست که ربطی به زندگی بهرام گور ندارد. مراد از بخاری، بلعمی است که اهل بخارا بود و تاریخ طبری را ترجمه و خلاصه کرده بود. لذا منابع اصلی او در تاریخ بهرام گور شاهنامه و تاریخ بلعمی (دری) و تاریخ طبری (عربی) بود.

باری می گوید:

چون اشارت رسید پنهانی از سرراپرده سلیمانی...
مهد بیرون جهان از این ره تنگ پای کویی بس است بر خر لنگ
جُستم از نامه های نغز نورد آنچه دل را گشاده داند کرد
هرچه تاریخ شهریاران بود در یکی نامه اختیار آن بود

۱. وحید دستگردی می گوید: «از ره تنگ و خر لنگ مقصود افسانه لیلی و مجنون است چنانچه در اول لیلی و مجنون فرماید:

دهلیز فسانه چون بود تنگ باشد سخن از شد آمدن لنگ

لیلی و مجنون را به کراهِت و اجبار به حکم شاه ساخته و خودش عقیده بدین افسانه نداشته، چنانچه گوید:

بر خشکی دشت و سختی کوه تا چند رود سخن در اندوه»

هفت پیکر، ص ۱۵

چابک اندیشه رسیده نخست	همه را نظم داده بود درست
مانده زان لعل ریزه، لختی گرد	هریکی زان قراضه چیزی کرد
آنچ از او نیم گفته بُد گفتم	گوهر نیم سفته را سُفتم...
باز جستم ز نامه های مهان	که پراکنده بود گرد جهان
زان سخن ها که تازی است و دری	در سواد بخاری و طبری
وز دگر نسخه ها پراکنده	هر دُری در دینی آکنده
هر ورق کاو فتاد در دستم	همه را در خریطه یی بستم
چون از آن جمله در سواد قلم	گشت سر جمله ام گزیده به هم...

یعنی از سوی شاه اشاره شد که این کتاب را بنویس و دیگر از فضای لیلی و مجنون بیرون آی.^۲ به کتاب های نغز رجوع کردم. تمام تاریخ شهریاران در یک کتاب که شاهنامه باشد مدون شده بود. من مطالبی را که موجز و به اصطلاح نیم گفته بود کامل و تمام کردم. علاوه بر آن از کتب دیگر چون تاریخ بلعمی بخاری و تاریخ طبری هم استفاده کردم. از همه اوراق پرونده یی ساختم (همه را در کیفی جا دادم) و چون یادداشت برداری سر جمله ام^۳ کامل شد به منظوم کردن مشغول شدم.

۱. هفت پیکر، صص ۱۵-۱۷.

۲. نظامی، بعد از مخزن الاسرار، خسرو و شیرین را در ۵۸۱ ساخت. سومین کتاب، یعنی لیلی و مجنون، را در ۵۸۴ و چهارمین کتاب، یعنی هفت پیکر، را در ۵۹۳ تمام کرد و بین این دو کتاب اخیر نه سال فاصله است.

۳. سر جمله را در ابیاتی هم که از شرفنامه نقل کردم به کار برده است:

زبان در زبان گنج پرداختم از آن جمله سر جمله یی ساختم

ص ۶۹

وحید دستگردی می نویسد: «سر جمله به معنی فهرست و عنوان و سر مطلب است، یعنی بعد از اینکه رنوس مطالب جمع آوری شد به نظم پرداختم» (هفت پیکر، ص ۱۷) و گویا مراد همان رنوس مطالب و عناوین باشد.

اما در مورد هفت افسانه گنبدها ظاهراً مأخذ او هزارویک شب هم بود. قهرمان اصلی داستان‌های هزارویک شب زنی است به نام شهرزاد که نظامی او را تبدیل به هفت شاهزاده هفت اقلیم کرده است. مایکل بری می‌نویسد: «نظامی روایتی از هزارویک شب را می‌شناخته، آن را به منزله ماده خام به کار گرفته... اما از الگوی خود پیشی گرفته، مفهوم و معنای عرفانی به آن بخشیده^۱ و شکل شاعرانه کلاسیک به آن داده است.»^۲ مایکل بری چند داستان هزارویک شب را با داستان‌های نظامی مقایسه کرده است. شباهت چندان بارز نیست و شاید به همین دلیل نظامی به این مأخذ احتمالی خود اشاره نکرده است.

۱. با این بخش از سخنان بری موافق نیستم.

۲. تفسیر مایکل بری، ص ۱۵۶.

هفت پیکر

هفت پیکر را برای کرپه ارسلان سروده است:

چون اشارت رسید پنهانی از سرآورده سلیمانی

ص ۱۵

دکتر ثروتیان همه جا نوشته است به سفارش همسر کرپه ارسلان، و به نظر می رسد این مطلب را از همین بیت استنباط کرده باشد زیرا سرآورده به معنی حرم و اندرونی و حرmsرا هم هست. از آنجا که داستان های هفت گنبد که هفت دختر شاهزاده آن ها را نقل کرده اند عمدتاً بر محور زنان می گذرد بعید نیست که نظر ثروتیان درست باشد و سفارش دهنده کتاب یکی از همسران شاه یا دختران او باشد.

به هفت پیکر، بهرام نامه هم می گویند، زیرا تنه اصلی آن داستان بهرام گور، پادشاه ساسانی، است و در ضمن شرح تاریخ او گفته شده است که با دختران شاهان هفت اقلیم ازدواج کرد و هر شب یکی از آن دختران برای بهرام افسانه یی می گفت. اما اتفاقاً شهرت هفت پیکر به سبب همین هفت داستان است که برخی از روی ناچاری آن ها را با مسائل اخلاقی و شرعی و عرفانی تعبیر و تفسیر کرده اند. اما این تفسیرها^۱ نه تنها چیزی به این داستان ها نیفزوده بلکه گاهی به سبب

۱. بدون اینکه بگویم این تفسیرها - که مطالب عادی کتب عرفانی است - غلط باشد.

بی ربطی چیزی هم از آن‌ها کاسته است.

هفت پیکر، علاوه بر این هفت داستان، داستان یا تاریخ خود بهرام گور را هم دارد که بسیار ارزشمند است. بهرام شاهنامه تاریخی ترو بهرام هفت پیکر اساطیری تر است، مثلاً در صفحه ۷۱ هفت پیکر بهرام با توجه به سابقه اساطیری اش ازدهاکش است، یا در صفحه ۱۰۴ بر خشکسالی چیره می‌شود. بهرام در اساطیر همان ورثرغنه Verəθrayna، یعنی کشنده ازدهای خشکسالی، است.

چنان که گفتیم بین هفت پیکر (چهارمین اثر نظامی) بالیلی و مجنون (سومین اثر) نه سال فاصله است. راستی نظامی که شغل شاغلش شاعری بود در آن نه سال چه می‌کرد؟ تصوّرش دشوار است که در این مدت طولانی اثری نیافریده باشد. سخت است فکر کنیم از داستان‌سرایی که آن‌همه بدان علاقه داشت یکسره کناره گرفته و فقط به غزل و قصیده (که چیز زیادی از آن‌ها نمانده) مشغول بوده است. یا مثلاً به سرکشی دوسه ده ویران که شاهان به او داده بودند می‌پرداخته؟ و اصلاً چرا شاهان دیگر به او سفارش کتاب نمی‌دادند؟ شاعر از کسانی که مخالف اشتغال او به تاریخ ایران باستان بودند دلگیر است. همچنین از شاه یا به قول خود سلیمان^۱ هم گلایه‌هایی دارد و می‌گوید شاه به وضع معیشتی نظامی بی‌اعتنا بوده است:

من کز آن آب، دُر کنم چو صدف ارزم آخر به مستی آب و علف

هفت پیکر، ص ۱۸

و اظهار شگفتی می‌کند که با این شیرین‌سخنی او چگونه است که

۱. علاءالدین کرب ارسلان سلجوقی.

سخای شاه شامل حالش نمی‌شود، و سپس با تفکر اشعری (چنان‌که در آن قطعه منسوب به فردوسی است)^۱ گناه را از بخت خود می‌داند:

سخنی خوشتر از نواله نوش	کی سخا سوی من ندارد گوش
در سخا و سخن چه می‌پیچم	کار بر طالع است و من هیچم
نسبت عقربی است با قوسی	بخل محمود و بذل فردوسی
اسدی را که بودلف بنواخت	طالع و طالعی به هم درساخت ^۲

طالع فردوسی با محمود غزنوی نمی‌خواند زیرا طالع محمود عقربی و طالع فردوسی قوسی بود و این دو طالع ضد هم‌اند اما طالع اسدی طوسی، صاحب‌گرشاسپنامه، و ممدوحش، ابودلف، سازگار بودند.

به هر حال تصمیم می‌گیرد که هفت پیکر را در عید نوروز شروع کند اما می‌خواهد آن را از دیوان (شاید به‌ایهام)، یعنی کسانی که با زنده کردن حماسه ملی ایران مخالف بودند، پنهان نگاه دارد و فقط شاه آن را بخواند. چنان‌که گفتیم فضای شهر گنجه مذهبی بود. احتمالاً این دیوان که در دربار هم بودند (مثلاً دبیران) باعث نه سال فاصله دو کتاب او شده بودند.

جبرئیل به^۳ جَنّی قلمم بر صحیفه چنین کشد رقمم

.۱

خجسته درگه محمود زاولی دریاست

کدام دریا کان را کرانه پیدا نیست

شدم به دریا غوطه زدم ندیدم دُر

گناه بخت من است این گناه دریا نیست

تاریخ ادبیات در ایران، صفاء، ج ۱، ص ۴۷۹

۲. هفت پیکر، صص ۱۸-۱۹.

۳. دکتر ثروتیان «به» را «نه» کرده است که بعید است درست باشد.

کاین فسون را که جَنّی آموزست جامه نو کن که فصل نوروز است
آن چنان کن ز دیو پنهانش که نبیند مگر سلیمان^۱ش

جبرئیل طبع شاعر است و جَنّی شعریا همزادها معادل میوزها (Muses) هستند که شعر و حماسه را القا می‌کنند. باین‌همه، این کار خود را هم بی‌حاصل می‌داند که مزد شایسته‌یی در پی نخواهد داشت و می‌گوید از اینکه قبلاً هم چند کتاب پرداختم پشیمانم:

با همه نادری و نویسنخی برتئاییم روی از آن کهنی
حاصلی نیست زین دُر آمودن جز به پیمانه باد پیمودن
چیست کاین را من جواهر سنج برنسنجیدم از جواهر و گنج^۲
آنچه در این میانه مبهم و مهم است بحث پنهانی است. پیام شاه برای نظامی جهت کتاب جدید پنهانی بود:

چون اشارت رسید پنهانی از سر پرده سلیمانی

ص ۱۵

و نظامی باید آن را از دیوان پنهان دارد:

آن چنان کن ز دیو پنهانش که نبیند مگر سلیمان^۱ش

ص ۱۹

اگر توجه خود را از تاریخ بهرام (ایران پیش از اسلام) معطوف به حکایات هفت‌گنبد کنیم شاید به آن جنبه شدیداً شهوانی بودن این قصه‌ها هم ناظر باشد.

۱. همان، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۱.

زندگی نظامی

شهر گنجه مرز میان دنیای اسلام و مسیحیت محسوب می شد و طالبان جهاد به آنجا می رفتند. اقوام مختلفی در آنجا بودند و شاید لهجه مردم بومی ارانی (مثل آذری) یا تالشی و از این قبیل بود. بیشتر اهل سنت بودند (مثلاً حنفی و شافعی). یکی از محصولاتش تولید جامه های ابریشمین بود و شاید به همین سبب نظامی مکرراً از طراز و مُطرز سخن گفته است.

تولد نظامی حدود ۵۳۰ است اما تاریخ وفاتش مشخص نیست و شاید حدود اوایل قرن هفتم باشد^۱ و به هر حال حدود هفتاد سال زیست و با سلطان صلاح الدین ایوبی، قهرمان جنگ های صلیبی، هم عصر بود. نظامی اهل سفر نبود و همه عمر در همان گنجه زیست:

نظامی که در گنجه شد شهر بند مباد از سلام تو نابره مند

شرفنامه، ص ۲۵

چرا گشتی در این بیغوله پابست چنین نقد عراقی در کف دست

خسرو و شیرین، ص ۳۷

۱. اسکندرنامه را حدود سال ۵۹۹ تمام کرد. چگونه تاریخ وفات شاعری معروف که در شهری کوچک درگذشت مشخص نیست؟!

چندان به دربار هم نمی‌رفت و عقیده داشت:

پادشاه آتشی است کز نورش ایمن آن شد که دید از دورش

هفت‌پیکر، ص ۶۲

و در کنار مدح‌های مبالغه‌آمیز از شاهان به آنان تعریض‌هایی هم دارد:

نانی از خوان خود دهی به کسان به که حلوا خوری ز خوان خسان

هفت‌پیکر، ص ۵۶

اما از بعضی از ابیات او برمی‌آید که گویا در دربار شغلی داشته است و چون پیر شده بازنشسته گردیده است:

من که سرسبزیم نماند چو بید	لاله زرد و بنفشه گشت سپید ^۱
بازماندم ز ناتنومندی	از کُله‌داری و کمربندی
خدمتی مردوار می‌کردم	راستی را کنون نه آن مردم
نافتاده شکسته بودم بال	چون فتادم چگونه باشد حال؟ ^۲

در زمان سرودن این اشعار در هفت‌پیکر هنوز شصت سال نداشت، زیرا در اقبال‌نامه خود را شصت‌ساله می‌خواند:

به شصت آمد اندازه سال من نگشت از خود اندازه حال من

اقبال‌نامه، ص ۲۹۰

ابیات دیگری که می‌تواند قرینه‌یی بر این باشد که نظامی شغلی داشته است این ابیات او در لیلی و مجنون است که می‌گوید:

این چار هزار بیت اکثر شد گفته به چار ماه کمتر

۱. لاله صورت و بنفشه مو است.

۲. هفت‌پیکر، ص ۵۴.

گر شغل دگر حرام بودی در چارده شب تمام بودی

لیلی و مجنون، ص ۲۹

چند صفحه بعد در همین لیلی و مجنون توصیه به ترک خدمت شاهان می‌کند:

با ذره نشین چو نور خورشید	تو کی و نشاطگاه جمشید
بگذار معاش پادشاهی	کاواریگی آورد سپاهی
از صحبت پادشه پرهیز	چون پنبه خشک از آتش تیز
زان آتش اگرچه پرز نور است	ایمن بود آن کسی که دورست

لیلی و مجنون، ص ۵۴

کلاً شاکی است و خود را مثل فردوسی بدطالع می‌داند حال آنکه اسدی طوسی خوش طالع بود:

نسبت عقربی است با قوسی	بُخل محمود و بذل فردوسی
اسدی را که بود لطف بناخت	طالع و طالعی به هم درساخت ^۱

نظامی از جمله صله‌هایی که گرفته بود چهارده داشت که به قول استاد زرین کوب ملک حمدونیان به او فرصت می‌داد که گاهی در خارج شهر باشد.^۲ نظامی دشمنان بسیار داشت که به آنان سایه می‌گویند که او را رها نمی‌کنند. در همه آثار خود از حسودان و بدخواهان گلایه کرده است:

گرچه طبعم ز سایه پرخطر است سایبانم شمایل هنرست

هفت پیکر، ص ۵۵

۱. همان، ص ۱۹.

۲. پیر گنج، ص ۳۵.

نظامی منزوی بود و ظاهراً با فقر و قناعت می‌زیست. برخلاف خاقانی که برون‌گرا و اهل معاشرت بود، گوشه‌گیر است و با کسی معاشرت ندارد، حتی با شاه و دربار.

منم روی از جهان در گوشه کرده کفی بست^۱ جوین ره توشه کرده
چو ماری بر سر گنجی نشسته ز شب تا شب به گردی^۲ روزه بسته

خسرو و شیرین، ص ۱۴

نظامی اکدشی^۳ خلوت‌نشین است که نیمی سرکه نیمی انگبین است
خسرو و شیرین، ص ۲۴

یا چو غریبان پی ره توشه گیر یا چو نظامی ز جهان گوشه گیر

مخزن الاسرار، ص ۷۷

از زبان شاه (اتابک) به خود می‌گوید:

چنین گوینده‌یی در گوشه تا کی سخندان‌ی چنین پی توشه تا کی
خسرو و شیرین، ص ۱۷

خود او (با صنعت زیبای استثناء منقطع) به شاه می‌گوید:

نباشد بر ملک پوشیده رازم که من جز با دعا با کس نسازم
چو مشک از ناف^۴ عزلت بو گرفتم به تنهایی چو عنقا خو گرفتم

خسرو و شیرین، ص ۲۴

۱. آرد.

۲. مقصود گرده است = قرص نان.

۳. دوتخمه.

۴. مراد نافه است.

این ابیات در اوایل خسرو و شیرین است و در این زمان همسرش، آفاق، مرده بود و نظامی فقط محمد را داشت.
 نظامی مردی متشّرع بود و هیچ وقت دامن لب را به می نیالوده بود. در اقبالنامه به ممدوح (ملک عزالدین) می گوید:

برآرای مجلس برافروز جام که جلاب پخته ست در خون خام
 تو می خور بهانه ز در دوردار مرا لب به مُهرست معذوردار

اقبالنامه، ص ۳۵

از لغت می و اصطلاحات میگساری بسیار استفاده کرده است و ساقی نامه دارد اما می گوید مرادم می انگوری نیست.

بیا ساقی از خنب دهقان پیر میی در قدح ریز چون شهد و شیر
 نه آن می که آمد به مذهب حرام میی کاصل مذهب بدو شد تمام

شرفنامه، ص ۷۵

نپنداری ای خضر پیروزی که از می مرا هست مقصود می
 از آن می همه بیخودی خواستم بدان بیخودی مجلس آراستم
 وگرنه به یزدان که تا بوده ام به می دامن لب نیالوده ام
 گراز می شدم هرگز آلوده کام حلال خدای است بر من حرام

شرفنامه، ص ۳۸

نظامی در عین حال بسیار ایران دوست است و به دوره زردشتی در عصر ساسانی بسیار ارج می نهد:

جهان ز آتش پرستی شد چنان گرم که باد از این مسلمانی ترا شرم
 مسلمانیم ما او گبر نام است گر این گبری، مسلمانی کدام است
 نظامی بر سر افسانه شوباز که مرغ پند را تلخ آمد آواز

خسرو و شیرین، ص ۴۵

در خسرو و شیرین محمد، پسرش، را ترک زاد (به خاطر آفاق) می خواند و این نشان می دهد که خودش را ترک نمی دانسته است.^۱

به هر حال از معدود شاعرانی است (مثل فردوسی، حافظ) که یاد ایران و معارف ایران باستان همیشه در دل او زنده است و اوج آن احساسات ایران دوستانه اش در جنگ اسکندر و داراست که در *شرفنامه* آمده است.

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود یقین باشد

هفت پیکر، ص ۳۱

مفهوم ایران در ذهن او شاهنامه یی است و گرنه در دوره او ایران پاره پاره شده و هر گوشه به دست شاه حقیر ترکی بود؛ مثلاً همین کُرپ ارسلان پادشاه مراغه است.

نظامی بعد از فوت آفاق دوبار دیگر هم ازدواج کرد ولی آن دوزن هم درگذشتند. در پایان لیلی و مجنون از مرگ همسر دوم خبر می دهد. همسر سوم قبل از پایان *اسکندرنامه* درگذشت. از این ازدواج فرزند دیگری هم داشت که پس از اتمام *اسکندرنامه* درگذشت.